

# ماهیت امامت از دیدگاه علامه طباطبایی

قاسم اخوان نبوی\*

چکیده

مسئله امامت در تاریخ اندیشه اسلامی و نیز رویکردهای مختلف به این موضوع پیشینه‌ای طولانی دارد. رویکرد علامه به این موضوع که به آیات قرآن، روایت‌ها و مبانی عقلی مستند است، بسیار مهم می‌نماید. بر اساس دیدگاه ایشان امامت عبارت است از ولایت برهدایت و رساندن مردم به سوی کمال و سعادت می‌باشد و ریاست و پیشوایی در امور دین و دنیا از شئون آن است. در ادامه به بررسی مبانی و پیش فرض‌های رویکرد ایشان درباره این مسئله خواهیم پرداخت.

**واژگان کلیدی:** ریاست، زعامت، امامت، ظاهر، باطن، ولایت.

مقدمه

تبیین ماهیت و حقیقت امامت بر بحث‌هایی همچون اثبات وجود امام، اوصاف و شرایط امامت و وجوب نصب امام برخداوند مقدم است؛ زیرا از نظر منطقی پرسش از ماهیت و «چیستی» بر پرسش از «چرایی» و «هستی» تقدم دارد. نکته‌ای که در بیان ماهیت و حقیقت امامت مهم به نظر می‌رسد رویکردهایی است که متفکران در این باره به کار برده‌اند. به‌طور کلی رویکردهای مختلف در این مسئله را می‌توان به چهار دسته فقهی، کلامی، عرفانی و تفسیری تقسیم کرد. هدف این مقاله بررسی رویکرد علامه در تبیین ماهیت امامت است. برای روشن شدن دیدگاه ایشان، نخست تعریف امامت و سپس تبیین ایشان از ماهیت امامت را ارائه دهیم.

\* عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

## تعریف امامت

امام در لغت به معنای پیشوا و انسانی است که به قول یا فعل یا کتاب او اقتدا شود؛ چه حق باشد یا باطل و جمع آن ائمه است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق: ج ۱، ص ۷۸) تعریف‌های اصطلاحی مختلفی از امامت وجود دارد. وجه مشترک این تعریف‌ها در آن است که در تمام آن‌ها امامت را ریاست عمومی در دین و دنیا می‌دانند؛ با این تفاوت که در برخی از تعریف‌ها قید نیابت لحاظ شده است و در برخی دیگر از تعریف‌ها به زعامت عمومی بسنده شده است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱: ص ۴۱-۴۴) علامه از امامت دو تعریف ارائه کرده است که یکی با تعریف مشهور از امامت هماهنگ است، ولی دیگری با آن تفاوت دارد. وی در تعریف نخست از امامت چنین می‌گوید:

سرپرستی امور دین و دنیای جامعه اسلامی را امامت می‌نامیم. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ص ۱۴۸)

امام و پیشوا به کسی گفته می‌شود که پیش جماعتی افتاده، رهبری ایشان را در یک مسیر اجتماعی یا مرام سیاسی یا مسلک علمی یا دینی به عهده گیرد. البته به واسطه ارتباطی که با زمینه خود دارد، در وسعت و ضیق تابع زمینه خود خواهد بود. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ص ۱۶۸)

برهمن اساس، ایشان معتقد است امامت و پیشوایی دینی در اسلام از جهت حکومت اسلامی و از جهت بیان معارف و احکام اسلام و از جهت رهبری و ارشاد حیات معنوی قابل طرح است. (همان، ۱۳۶۲: ص ۱۶۸) در بیان دیگری، ایشان در مقام تفسیر حقیقت و ماهیت امامت، ولایت در ایصال به مطلوب را از مقومات آن می‌دانند؛ چنان که در این باره می‌فرماید:

فالإمامة بحسب الباطن نحو ولاية للناس في أعمالهم، و هدايتها إيصالها إياهم إلى المطلوب بأمر الله دون مجرد إراءة الطريق الذي هو شأن النبي و الرسول و كل مؤمن يهدي إلى الله سبحانه بالنصح و الموعدة الحسنة. (طباطبایی، ۱۴۱۴: ج ۱، ص ۲۷۲)

با توجه به این دو بیان، شاید بتوان گفت که ایشان در مقام تعریف دو رویکرد متفاوت دارند؛ زیرا در تعریف اول به نظر می‌رسد رویکرد ایشان کلامی باشد، ولی در تعریف دوم، رویکردی تفسیری و عرفانی داشته‌اند. در مجموع، وی بیشتر بر رویکرد دوم تأکید دارد که بر اصول زیر مبتنی است:

۱. وراى عالم ماده و طبیعت، حقایق اصیلی است که انسان دیر یا زود و سرانجام در دم مرگ و روز رستاخیز، از آن‌ها آگاه می‌شود؛
۲. با اینکه انسان به ضرورت، در مسیر زندگی‌اش، حقیقت عالم هستی را به عیان درک

خواهد کرد و سرانجام روزی معاد فرا خواهد رسید که هرگونه شبهه و شک از ادراک او رخت بریندد. در عین حال برای انسان، یک راه‌اختیاری و اکتسابی نیز وجود دارد که با پیمودن آن در همین نشئه دنیا، حقیقت امر را در یابد. این راه، همان راه اخلاص در بندگی حق است.

۳. چون حق تعالی با تشریح شریعت اسلام، آن را تنها راه خود معرفی کرده و بدین ترتیب، به اعتبار دیگر شریعت‌ها پایان بخشیده است، تنها راه رسیدن به حقیقت و سعادت حقیقی، پیروی کامل از شریعت اسلامی است. در نتیجه، راه‌های غیر شرعی انسان را به کمال و سعادت حقیقی نخواهد رسانید. همچنین سیر و سلوکی که از طریق شرایع دیگر انجام پذیرد، سعادت حقیقی را به انسان نشان نخواهد داد. نکته مهم در اینجا این است که اسلام، جهالت انسان را اگر برآمده از ناتوانی بوده و مستند به تقصیر نباشد، به عنوان "عذر" می‌پذیرد و اشخاصی را که حق برای آن‌ها به دلیل یک عامل اضطراری مجهول بماند، به هلاکت ابدی محکوم نمی‌کند و آن‌ها را از رحمت خداوندی مأیوس نمی‌سازد. چه بسا اشخاصی که بخشی از حق برای آنان مجهول مانده است، به سبب داشتن روحیه پیروی از حق و تسلیم در برابر واقعیت‌ها، خدای متعال از آن‌ها دستگیری کرده و به راه راست هدایتشان کرده است و سرانجام در مسیر کمال قرار گرفته و به سعادت ابدی مفتخر شده‌اند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. (عنکبوت (۶۹): ۶۹)

آنان که در راه ما جهاد کنند، آن‌ها را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم و البته خداوند با نیکوکاران است.

پیغمبر اکرم نیز در کلام معجزه آسای خود می‌فرماید: *الاعمال فربغی*

هر کس به آنچه که می‌داند عمل کند، خداوند علم آنچه را نمی‌داند، به وی روزی می‌دهد.

۴. موضوع این است که هم چنان که ظاهر شریعت، حامی و بیان‌گری دارد، باطن شریعت نیز که مرحله حیات معنوی انسان و مقامات قرب و ولایت است، حامل، نگاهبان و قافله سالاری لازم دارد. نیز چنان که به موازات سازمان ظاهری شریعت، سازمانی باطنی وجود دارد، به موازات مقام پیشوایی ظاهری نیز مقام پیشوایی باطن قرار دارد. خداوند در هر عصری، فردی از افراد انسانی را با تأییدی ویژه، بر می‌گزیند و به این مقام که مقام کمال انسانی است، هدایت می‌کند و سپس به واسطه وی، دیگران را به مراتب مختلف این مقام، راهبری می‌نماید. حقیقت‌های غیبی برای امام بی‌واسطه و تنها با تأیید الهی مکشوف است. او مراتب قرب و ولایت را خود سیر کرده و دیگران را با استعدادهای مختلفی که به دست آورده‌اند، به مراتب مختلف کمالی خویش هدایت می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ص ۲۵۵ - ۲۵۸)

## امامت و هدایت باطنی در قرآن کریم

در قرآن کریم هر جا نامی از امامت برده می‌شود، در پی آن به هدایت اشاره می‌شود.

اشاره‌هایی که گویی در پی تفسیر واژه «امامت» است. از جمله در باره ابراهیم می‌فرماید:

وَنَجِّنَاهُ وَاَوْطَأَ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ  
بِأَمْرِنَا. (الانبياء: ۲۱): (۷۱ - ۷۳)

ما به اسحاق را به ابراهیم دادیم، و افزون بر او یعقوب را نیز دادیم و همه را صالح قرار دادیم و مقرر کردیم که آنان امامانی باشند تا به امر ما هدایت کنند.

نیز می‌فرماید:

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ. (سجده (۳۲): ۲۴)

و ما از ایشان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کردند و این مقام را بدان جهت یافتند که صبر می‌کردند و به آیات ما یقین می‌داشتند.

وصفی که در این دو آیه درباره امامت است، وصف تعریف است و می‌خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند. (طباطبایی، ج ۱، ۱۴۱۴: ص ۲۷۲) از سوی دیگر، همه جا این هدایت به امر مقید شده است. با این قید فهمانده می‌شود که امامت به معنای مطلق هدایت نیست، بلکه به معنای هدایتی است که با امر خدا صورت پذیرد:

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ. (یس (۳۶): ۸۲ - ۸۳)  
وقتی امر او اراده چیزی کند، تنها همین است که به آن چیز بگوید بباش و او هست شود، پس منزله است خدایی که ملکوت هر چیز به دست او است.

نیز می‌فرماید:

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ. (قمر (۵۴): ۵۰)

امر ما جز یکی نیست: آن هم چون چشم بر هم زدنی است.

امر الهی که آیه نخست آن را ملکوت می‌خواند، وجه دیگری از خلقت است که امامان با آن امر با خدای سبحان مواجه می‌شوند؛ خلقتی است که از قیدهای زمان و مکان بر کنار و خالی از تغییر و تبدیل است. امر همان چیزی است که مراد از فعل (کن) است و آن چیز وجود عینی اشیا، نیست. به بیان دیگر، امر در مقابل خلق یکی از دو وجه هر چیز است. خلق آن وجهی است که به تغییر و تدریج و انطباق بر قوانین حرکت و زمان محکوم است، ولی امر در همان چیز، به این احکام محکوم نمی‌شود. به بیان دیگر، تفاوت میان هدایت

امام و دیگر هدایت‌ها در این است که امام هدایت‌کننده‌ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می‌کند. پس امامت از نظر باطن، نوعی ولایت است که امام در اعمال مردم دارد و هدایتش مانند هدایت انبیا و رسولان و مؤمنان، تنها راهنمایی از راه نصیحت و اندرز و صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام، گرفتن دست مردم و رساندن به راه حق است. توضیح آنکه امامت و پیشوایی دینی، آن گونه که گفته پیشوا و عمل او سند و حجت الهی تلقی شود، نوعی ولایت است؛ زیرا نوعی حق تسلط و تدبیر و تصرف در شئون مردم است. به طور کلی، هر معلم و مربی از آن جهت که معلم و مربی است، ولی و حاکم و متصرف در شئون متعلم است؛ چه رسد به معلم و مربی‌ای که خدا این حق را به او داده باشد. (مطهری، ۷۰: ۱۳، ۴۹-۵۰) قرآن کریم هدایت امام را هدایت به امر خدا، یعنی ایجاد هدایت می‌داند و درباره هدایت انبیا و رسولان و مؤمنان و اینکه هدایت آنان، به معنای نشان دادن راه سعادت و شقاوت است، می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (ابراهیم (۱۴): ۴)

هیچ رسولی نفرستادیم مگر بزبان قومش تا برایشان بیان کند و سپس خداوند هر که را بخواهد هدایت کند و هر که را بخواهد گمراه سازد.

همچنین قرآن در باره راهنمایی مؤمن آل فرعون می‌فرماید:

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ. (غافر (۴۰): ۳۸)

و آن کس که ایمان آورده بود گفت: ای قوم! مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد رهنمون شوم.

قرآن درباره وظیفه عموم مؤمنان فرموده است:

فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. (توبه (۹): ۱۲۲)

چرا از هر فرقه، طایفه‌ای کوچ نمی‌کنند تا در غربت تفقه در دین کنند و سپس وقتی به سوی قوم خود بر می‌گردند، ایشان را بیم دهند. باشد که قومش بر حذر شوند.

البته خدای تعالی برای موهبت امامت، دلیلی معرفی می‌کند که همان صبر و یقین است:

«لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» بنابراین آیه، ملاک در رسیدن به مقام امامت، صبر در راه

خدا است. در این آیه، مطلق صبر مراد است. در نتیجه می‌رساند که شایستگی مقام امامت در برابر تمامی صحنه‌هایی که برای آزمایششان پیش می‌آید، تا مقام عبودیت‌شان روشن

شود، صبر می‌کنند؛ در حالی که پیش از آن پیشامدها دارای یقین هم هستند. این یقین چگونه یقینی است؟ در قرآن کریم درباره حضرت ابراهیم که به مقام امامت می‌رسد، می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ. (انعام: ۶). (۷۵)

و ما این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از موقنان گردد.

بنابر ظاهر آیه، نشان دادن ملکوت به ابراهیم، مقدمه‌ای بود برای اینکه نعمت یقین بر او

افاضه شود. بنابراین، یقین هرگز از مشاهده ملکوت جدا نیست؛

كَلَّا لَوْ تَفْلَحُونَ عَلِمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ. (تکواثر: ۱۰۲). (۵ - ۶)

اگر شما به علم یقین می‌دانستید بی‌گمان دوزخ را می‌دیدید؛

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمئذٍ لَمَحْجُوبُونَ (مطففین: ۸۳). (۱۴ - ۱۵)؛

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ، وَمَا أَذْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ، كِتَابٌ مَرْقُومٌ، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ، (مطففین: ۸۳). (۱۸ - ۲۱).

نه، اینها همه بهانه است. علت واقعی کفرشان این است که اعمال زشتشان بر دل‌هاشان چیره گشت.

نه، ایشان امروز از پروردگار خود در پس پرده‌اند... نه، به درستی که کتاب ابرار در علین است و تو

نمی‌دانی علین چیست؟ کتابی است نوشته شده که تنها مقربین آن را می‌بینند.

این آیات دلالت دارد بر اینکه مقربان کسانی هستند که از پروردگار خود در حجاب نیستند، یعنی

در دل، پرده‌ای مانع از دیدن پروردگارشان ندارند و این پرده همان نافرمانی و جهل و شک و دل

واپسی است، بلکه آنان اهل یقین به خدا هستند و کسانی هستند که علین را می‌بینند؛ هم چنان که

دوزخ را می‌بینند. خلاصه اینکه امام باید انسانی دارای یقین باشد. انسانی که عالم ملکوت برایش

مکشوف باشد و با کلماتی از خدای سبحان برایش محقق گشته باشد؛ زیرا ملکوت، همان امر است و

امر، همان ناحیه باطن این عالم است. (طباطبایی، ۱۴۱۴: ج ۱، ص ۲۷۳)

## آگاهی امام از حقایق درونی

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت عبارت: «يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» دلالت دارد که آنچه امر

هدایت بدان مربوط می‌شود، همانا دل‌ها و اعمالی است که به فرمان دل‌ها از اعضا سر

می‌زند. پس امام کسی است که باطن دل‌ها و اعمال و حقیقت آن پیش رویش حاضر است

و از او غایب نیست. دل‌ها و اعمال نیز بسان دیگر موجودات دارای دو ناحیه ظاهر و باطن

هستند و چون باطن دل‌ها و اعمال برای امام حاضر است، لاجرم امام به تمامی اعمال بندگان

آگاه است. گویی هر کس هر چه می‌کند پیش روی امام می‌کند. امام مهیمن و مشرف بر هر دو

مسیر، یعنی مسیر سعادت و مسیر شقاوت است. خدای تعالی در این باره می‌فرماید:

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ. (اسراء: ۱۷). (۷۱)

روزی که هر دسته مردم را با امامشان می‌خوانیم.

منظور از امام در این آیه، امام حق است، نه نامه اعمال که بعضی‌ها از ظاهر آن پنداشته‌اند. پس بنابر این آیه، امام کسی است که در روزی که باطن‌ها ظاهر می‌شود، مردم را به سوی خدا می‌کشاند؛ هم چنان که در ظاهر و باطن دنیا نیز مردم را به سوی خدا فرا می‌خواند. آیه شریفه افزون بر این، نیز می‌فهماند که مقام امامت، مقامی نیست که دوره‌ای از دوره‌های بشری از آن خالی باشد، بلکه در تمام روزگاران باید امامی وجود داشته باشد؛ مگر اینکه نسل بشر به کلی از روی زمین برچیده شود. این نکته از عبارت «کلُّ اناس» دریافت می‌شود؛ زیرا از این جمله بر می‌آید در هر دوره‌ای که انسان‌هایی باشند، امامی نیز هست که شاهد بر اعمال ایشان است. (همان، ج ۱، ۱۴۱۴: ص ۲۷۳)

## امامت و عصمت

مقام امامت با همه شرافت و عظمتی که دارد، هرگز در کسی یافت نمی‌شود، مگر آنکه ذات او سعید و طاهر باشد؛ چنانچه قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى (يونس: ۱۰)، (۳۵)

آیا کسی که به حق هدایت می‌کند، سزاوارتر است به اینکه مردم پیروی‌اش کنند؟ و یا آن کس که خود نیازمند هدایت دیگران است، تا هدایتش نکنند راه نمی‌یابد؟

در این آیه، میان هادی به سوی حق و کسی که تا دیگران هدایتش نکنند راه را نمی‌یابد، مقابله‌ای وجود دارد. این مقابله اقتضا دارد که هادی به سوی حق کسی باشد که مانند دومی به هدایت دیگران نیازمند نباشد، بلکه خودش راه را پیدا کند. نیز این مقابله اقتضا می‌کند که دومی ویژگی اولی را نداشته باشد؛ یعنی هادی به سوی حق نباشد. بنابراین، ۱. امام باید از هر گمراهی و گناه معصوم باشد و گرنه هدایت یافته به نفس نخواهد بود، بلکه به هدایت غیر نیازمند خواهد بود. آیه شریفه از مشخصات امام این را بیان کرد: که او محتاج به هدایت احدی نیست، پس امام معصوم است.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَةَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا غَابِرِينَ (الانبیاء: ۲۱)، (۷۳)

ایشان را امامان کردیم که به امر ما هدایت کنند و به ایشان کارهای نیکو، اقامه نماز و دادن زکات را وحی کردیم و ایشان همواره پرستندگان ما هستند.

نیز بر این معنا دلالت دارد. چون می‌فهماند عمل امام هر چه باشد خیرهایی است که خودش به سوی آنها هدایت شده است و نه به هدایت دیگران در آیه نمی‌فرماید:

وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ (همان)

ما به ایشان وحی کردیم که کارهای نیک را انجام دهند.

بلکه می‌فرماید: «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» را به ایشان وحی کردیم و میان این دو تعبیر فرق است؛ زیرا در اولی می‌فهماند که آنچه امامان می‌کنند خیرات است و موجی باطنی و تأیید آسمانی است، ولی در وحی این دلالت نیست؛ یعنی نمی‌فهماند که این خیرات از امامان تحقق هم یافته است، بلکه تنها می‌فرماید: ما به ایشان گفته‌ایم کار نیک کنند، ولی اینکه کار نیک می‌کنند یا نه، درباره آن ساکت است. در بیان دومی، فرقی میان امام و مردم عادی نیست؛ چون خدا به همه بندگان دستور داده است که کار نیکو کنند، ولی بیان اولی، می‌رساند که این دستور را انجام هم داده‌اند و جز خیرات چیزی از ایشان سر نمی‌زنند. (همان، ۱۴۱۴: ج ۱، ص ۲۷۴)

از آنچه گذشت چند مطلب روشن می‌گردد:

- اول - امامت مقامی است که باید از سوی خدای تعالی معین و جعل شود؛
- دوم - امام باید به عصمت الهی معصوم بوده باشد؛
- سوم - زمین تا وقتی انسان بر روی آن هست، ممکن نیست از وجود امام خالی باشد؛
- چهارم - امام باید از سوی پروردگار تأیید شده باشد؛
- پنجم - اعمال بندگان خدا هرگز از نظر امام پوشیده نیست و امام به آنچه مردم می‌کنند آگاه است؛
- ششم - امام باید از تمامی نیازمندی‌های انسان‌ها (اعم از نیازهای دنیایی و آخرتی) آگاه باشد؛
- هفتم - محال است با وجود امام کس دیگری نیز باشد که از نظر فضیلت نفسانی برتر از امام باشد. این هفت مسئله از مهم‌ترین مسائل امامت است.

## امامت مستلزم اهتدا به حق است نه بر عکس

اگر هدایت امام به امر خدا باشد، یعنی هدایتش به سوی حق باشد که آن هم با اهتدای ذاتی او ملازم است؛ هم چنان که از آیه: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيْنِ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» استفاده گردید، باید همه انبیا، امام نیز باشند؛ زیرا نبوت هیچ پیغمبری جز با اهتدا به خدای تعالی و بدون اخذ از دیگری تمام نمی‌شود. در باره اینکه موهبت نبوت، مستلزم داشتن موهبت



امامت باشد، اشکالی مطرح می‌شود که با آنکه ابراهیم سال‌ها دارای مقام نبوت بوده است، پس امامت را هم داشته است و دیگر معنا ندارد که پس از مقام نبوت به مقام امامت برسد. در پاسخ باید گفت هدایت به حق که همان امامت است، مستلزم اهتدا به حق است، ولی عکس آن را که هر کس دارای اهتدا به حق است، باید بتواند دیگران را هم به حق هدایت کند، یعنی باید امام باشد، مدعای بی‌دلیلی است. از آیات زیر همین مطلب فهمیده می‌شود:

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنْ الصَّالِحِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ آقَدَهُ. (الانعام: ٨٤-٩٠)

ما اسحاق و یعقوب را به ابراهیم دادیم و همه‌ایشان را هدایت کردیم نوح را هم پیش‌تر هدایت کرده بودیم و همچنین از ذریه او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را. ما این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم و نیز زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از صالحان بودند. نیز اسماعیل و یسع و یونس و لوط را که هر یک را بر عالمین برتری دادیم و نیز از پدران ایشان و ذریه‌هایشان و برادرانشان که افزون بر هدایت و برتری، اجتناب هم دادیم و هدایت به سوی صراط مستقیم را ارزانی داشتیم. این هدایت، هدایت خداست که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن هدایت می‌کند و اگر بندگانش شرک بورزند، اجر کارهایی که می‌کنند، حبیط خواهد شد. این‌ها همان‌ها هستند که کتاب و حکم و نبوتشان دادیم. پس اگر قوم تو به قرآن و هدایت، کفر بورزند، مردمی دیگر را موکل بر آن کرده‌ایم که هرگز به آن کفر نمی‌ورزند و آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است. پس به هدایتشان اقتداء کن.

در این آیه‌ها برای بیشتر انبیاء، اهتدای به حق اثبات می‌شود، ولی هدایت دیگران را به حق، نمی‌کند و درباره آن سکوت می‌کند. از سیاق این آیه‌ها بر می‌آید که هدایت انبیاء علیهم‌السلام چیزی است که وضعیت آن تغییر و تخلف نمی‌پذیرد و این هدایت پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز، همچنان در امتش هست. در میان امت او، آنان که از ذریه ابراهیم علیه‌السلام هستند، همواره این هدایت را در اختیار دارند. قرآن می‌فرماید:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِي وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِمْ لَعَلَّهُمْ يُرْجَعُونَ (زخرف: ٤٣): ٢٨.

چون ابراهیم به پدرش و قومش گفت: من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم، تنها آن کس را می‌پرستم که مرا بیافرید و به زودی هدایت می‌کند و خداوند آن هدایت را کلمه‌ای باقی در نسل ابراهیم قرار داد. باشد که به سوی خدا باز گردند.

از این آیه بر می‌آید که ابراهیم دو مطلب را اعلام کرد: یکی بیزارش را از بت‌پرستی و دیگری داشتن آن هدایت را در آینده. این هدایت، هدایت به امر خداست و هدایت حق است، نه هدایت به معنای راهنمایی که سر و کارش با نظر و اعتبار است؛ چون ابراهیم علیه السلام در آن ساعت که این سخن را می‌گفت هدایت به معنای راهنمایی را دارا بود؛ زیرا از بت‌پرستی بیزار می‌جست و یکتاپرستی خود را اعلام می‌کرد. پس آن هدایتی که خدا خبر داد، به زودی به وی می‌دهد، هدایتی دیگر است. خدا نیز خبر داد که هدایت به این معنا را کلمه‌ای باقی در دودمان او قرار می‌دهد. این مورد از مواردی است که قرآن کریم واژه کلمه را بر یک حقیقت خارجی اطلاق کرده است؛ مانند این آیه:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ لَظْمٌ مِّمَّا كَانُوا أَحَقَّ بِهَا،

کلمه تقوی لازم لاینفک آن است و ایشان از دیگران سزاوارتر بدان بودند. (همان،

۱۴۱۴: ج ۱، ص ۲۷۵)

## پی‌آمدهای دیدگاه علامه

بر مبنای نظر علامه از مسئله امامت، مقام امامت در حقیقت ادامه نبوت است؛ زیرا در حقیقت، امام به سبب داشتن مقام‌های معنوی است که شایستگی پیروی کردن و پیشوایی امت را می‌یابد. به واسطه همین مقام است که می‌تواند هدایت‌گر آدمیان به خیر و سعادت و کمال باشد؛ زیرا هم چنان که بر اساس عنایت الهی لازم است اشخاصی باشند که وظایف انسانی را از راه وحی درک کنند و به مردم بیاموزند، هم چنان باید این وظایف انسانی آسمانی برای همیشه در جهان انسانی بماند و به مردم تعلیم شود؛ یعنی پیوسته اشخاصی وجود داشته باشند که دین خدا نزدشان محفوظ باشد و در وقت لزوم ارائه شود. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ص ۱۸۱)

## نتیجه گیری

بر اساس دیدگاه علامه از مسئله امامت مقام امامت تنها یک موقعیت اجتماعی و سیاسی نیست؛ زیرا از نظر ایشان مهم‌ترین جنبه امامت، مقام معنوی و ولایت باطنی امام است که سبب می‌شود امام شایستگی این را بیابد که مردم از او پیروی کنند. از این رو این، شأن از شئون امام، اکتسابی نیست و در اختیار افراد خاصی است که دارای ویژگی‌هایی باشند که قابلیت این را بیابند، که از سوی خداوند به مقام امامت برسند. بر همین اساس، درحقیقت امامت ادامه نبوت و پیامبری است؛ زیرا بنابر قانون ضروری هدایت عمومی، نوع انسان نیز در زندگی خویش به روش خاصی باید هدایت شود که سعادت دنیا و آخرتش را تأمین سازد. به بیان دیگر، باید یک سلسله باورها و وظایف عملی را درک کند و روش زندگی خود را با آنها تطبیق دهد تا سعادت و کمال انسانی خود را به دست آورد. پیغمبران و وظایف انسانی مردم را از طریق وحی الهی دریافت کرده و به مردم می‌رسانند تا در اثر عمل به آنها، به سعادت برسند. با همین دلیل، ضرورت وجود افرادی که پیکره این برنامه را حفظ کنند و در صورت لزوم به مردم برسانند اثبات می‌شود. کسی که سرپرست و نگهدار دین است و از سوی خدا به این مقام دست یافته است، «امام» نامیده می‌شود و چه بسا نبوت و امامت در یک جا جمع شوند و شاید از هم جدا باشند. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ص ۱۸۱) همچنین از نظر علامه، امامت از خداشناسی و معادشناسی جدا شدنی نیست. به عبارت دیگر، امامت بر اساس نظام معرفتی که بر خداشناسی و معادشناسی مبتنی است معنا می‌یابد؛ زیرا هنگامی که انسان درک کرد که جهان آفرینش به یک هستی نامحدود و کمال نامتناهی تکیه زده است و هر پدیده‌ای به اندازه ظرفیت خود ماورای خود را که جهان ابدیت است نشان می‌دهد، آن گاه انسان تحت ولایت پروردگار قرار می‌گیرد و با هدایت الهی به اخلاقی پاک آراسته می‌شود که آخرین درجه کمال انسانی و مقام انسان کامل، یعنی امام است. امام با موهبت الهی به این مقام می‌رسد و کسانی که به این کمال می‌رسند با اختلاف رتبه‌ای که دارند، پیروان حقیقی امام هستند (همان: ۲۲۷) بر همین اساس، علامه امامت را با توجه به ارتباطی که با خداشناسی و معادشناسی می‌یابد معنا می‌کند و با استناد به دلایل عقلی و آیات و روایت‌ها و با رویکردی عقلی، تفسیری و عرفانی، به تبیین ماهیت و حقیقت امامت می‌پردازد. به نظر می‌رسد اساس امامت از نظر علامه، ولایت در هدایت مردم به سوی کمال و سعادت است، و ریاست و پیشوایی در امور دین و دنیا از شئون آن است.

## منابع و مأخذ:

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم.
۲. جمعی از نویسندگان زیر نظر دکتر محمود یزدی مطلق، ۱۳۸۱ ق، امامت پژوهی، بررسی دیدگاه امامیه، معتزله و اشاعره، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چاپ اول.
۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۲ش، شیعه در اسلام، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۴. \_\_\_\_\_ ۱۳۶۰ش، شیعه، انتشارات پیام آزادی، چاپ اول.
۵. \_\_\_\_\_ ۱۴۱۴ ق، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج ۱، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۶. \_\_\_\_\_ ۱۴۱۴ق، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج ۴، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۷. \_\_\_\_\_ ۱۳۶۲ش، آموزش دین، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۸. \_\_\_\_\_ ۱۳۹۶ق، بررسی‌های اسلامی، مسئله ولایت و زعامت در اسلام، به کوشش: سیدهادی خسروشاهی، قم، دارالتبلیغ اسلامی، چاپ اول.
۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۰ش، ولاء و ولایت‌ها، تهران، انتشارات صدرا، چاپ ششم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی